أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 راجع به بحث گذشته به نظر رسید اگر امروز به تتمّه آن بپردازیم شاید مناسبتر باشد تا به بحث جدید برویم و به نظررسید كه مطالبی هنوز باقی مانده كه عدم توجّه به آنها ممكن است برای انسان خطراتی را بوجود بیاورد همان‌طوری كه همه رفقا مستحضر هستند، راه وصول به معرفةال له و كنار زدن حجابها ی غفلت بواسطه عبور از نفس است.

 نفس یعنی استقلال و خود دیدن و خود را از دائرة اطراف جدا كردن. مسائل نفسانی به مسائلی گفته می‌شود كه اشخاص آن مسائل را در محدوده خود بیاندیشند و دیگران را در آن حریم وارد نكنند.

 می‌گویند فلان شخص دارای نفس است، فلان شخص در نفس گیر كرده، فلان شخص مسائلش نفسانی است، فلان شخص بر اساس نفسانیات كار می‌كند. یعنی در ارتباطات با دیگران فقط خود را می‌بیند و دیگران را نمی‌بیند، می‌خواهد خود پیش برود گر چه دیگران عقب بمانند، می‌خواهد خود به این منفعت برسد گرچه دیگران به شكست منتهی بشوند، می‌خواهد خود به یك مصلحتی برسد گرچه افراد دیگر زمین بخورند این را می‌گویند نفس و نفسانیات.

 آن شخصی كه صبح از منزل بیرون می‌آید و به طلب رزق تلاش می‌كند اگر در ذهن او این باشد كه این عمل برای بدست آوردن رزق و تحصیل منفعتی و رسیدن به یك نقطه از تجارت كه موجب گذران زندگی و كمك به اطرافیان و رعایت مصالح دیگران است، این عمل او پسندیده و نیكو است امّا اگر نه! در نظر او این باشد كه از منزل كه بیرون می‌آید بتواند معامله‌ای را كه شریكش، همكارش، رفیقش می‌خواهد به آن معامله دسترسی پیدا بكند، این زودتر بدست بیاورد، این عمل می‌شود شیطانی، گرچه از نظر ظاهر شرع اشكالی ندارد و معامله او مباح است ولی از نظر اخلاقی و نفسانی، این عمل خلاف است. اگر می‌خواهد زودتر برود و زودتر به نتیجه برسد و دیگران را محروم كند این عمل می‌شود، عمل شیطانی.

 اگر می‌خواهد به یك نحوی مشتری را، مراجعه كننده را، درخواست كننده را برای خود برگیرد و نگذارد به دیگری مراجعه كند، به دیگری رجوع كند، به شخص دیگر چه از نظر تجارت چه از نظر طبابت و چه از نظر امر دیگر این عمل می‌شود عمل شیطانی.

 شخصی كه برای خدا و برای رعایت خلق قدم بر می‌دارد اگر فردی آمد و از او تقاضای متاعی كرد و بهتر از آن را

 شخص دیگری داشت كه ارائه بدهد باید بگوید كه آقا شما سراغ او برو، او بهتر دارد و قیمت او هم مناسبتر است، و یا اینكه بگوید شما پیش فلان شخص برو و امر خودت را و مرض خودت را و پرونده خودت را به او ارجاع بده آن شخص از من مناسبتر است و یا اینكه بگوید این حكم را از شخص دیگری بپرس او از من اعلم و افقه است و همینطور در تمام مراتب زندگی و كسب و تكلیف و إعمال أعمال روزمره. شخص سالك باید هدفش جلب به سمت خود نباشد بلكه باید خود را حلقه ای از حلقات موجود در نظام تربیتی ودر نظام متعارف كاری و تكلیفی بداند.

 این نحو اگر شد انسان كم كم از وادی نفس و وادی استقلال و خودیت و أنانیت بیرون می‌آید و كم كم متّصف به صفات ربانیین بنا بر تعبیر بعضی از روایات و ائمّه و اولیاء خواهد شد.

 الآن این مطلب در ذهنم آمد؛ یك وقت مرحوم آقا مریض بودند در بیمارستان مشهد، ظاهراً ناراحتی كبد و كیسه صفراء و اكتر داشتند، به نظرم در همان ناراحتی بود كه من در خدمتشان بودم، پزشكی در آنجا بود كه پزشك معالج ایشان بود خدا رحمتش كند، به رحمت خدا رفت و بسیار خدمت كرد به ایشان و خیلی با محبّت و با عطوفت بود بنام دكتر منوچهر لاری ایشان یك قضیه ای را نقل كرد راجع به خودش كه اتّفاقی برای او افتاده بود و خداوند عنایت كرد و مرحمت كرد و او از آن اتّفاق به یك نحوی به سلامت رسید بعد برای مرحوم آقا می‌گفت: من احساس كردم كه خداوند مرا نگه داشته برای مداوای خلق و برای رسیدگی به مردم و برای رسیدگی به بیماریهای مردم، به این جهت خدا مرا بهبودی بخشید و عمر دوباره به من داد پس از اینكه ایشان رفتند، مرحوم آقا رو كردند به من و فرمودند: فلانی مطلب ایشان را شنیدی؟ عرض كردم: بله، ایشان فرمودند: مطلب ایشان دو صورت داشت:

 صورت اوّل اینكه؛ منظور ایشان این است كه خداوند ما را بهبودی بخشید برای اینكه ما بالاخره فردی هستیم از افراد و خداوند بواسطه ما كه وسیله ای هستیم، می‌خواهد عدّه ای را مورد عنایت خودش قرار بدهد علی كلّ حال پزشك مرضی را مداوا می‌كند، در آن محدوده ای كه سعه و ظرفیت او و امكانات به او اجازه می‌دهند نه بطور مطلق و الّا اگر قرار باشد كه این مسئله به نحو مطلق باشد خب دیگر كسی نمی‌میرد، كار عزرائیل هم كه كساد می‌شود، جناب عزرائیل هم كه فوت و فنّ خودش را به هر كسی یاد نمی‌دهد و همه ما در یك محدوده ای هستیم سر وقتش كه بیاید بله؛ چون قضا آید طبیب ابله شود. وقتی كه قضا و قدر الهی می‌آید دیگر تمام علل و اسباب همه از كار می‌افتند و همه در وادی استیصال و درماندگی قرار می‌گیرند چون قضای الهی آمده و این واسطه‌

 دیگر وساطت خود را از دست داده است.

 لذا كسی نیامده تا بحال در قبال حضرت عزرائیل قد علم كند، هر كسی، هر شخصی، عالم باشد، فقیه باشد، پزشك باشد، مهندس باشد، صاحب حرفه باشد، تاجر باشد، هر كه می‌خواهد باشد وقتی كه مسئله به جناب عزرائیل بر می‌خورد همه دستها می‌رود بالا و همه تسلیم می‌شوند زیرا دیگر در آن موقع دست بالایی هست و آن دست بالا را دیگر كسی نمی‌تواند به آن برسد ها! باید به فكر آن موقع باشیم! علی كلِّ حال. ایشان فرمودند كه این مطلبی را كه ایشان می‌گویند یا به این عنوانی كه من یكی از واسطه‌ها هستم و خداوند می‌خواهد بواسطه من یك عده ای را خب شفا بدهد این یك صورت مسئله.

 صورت دوّم قضیه اینست كه نه! اگر من از دست بروم ضایعه ای بوجود می‌آید، اگر من از دست بروم كارها ممكن است لنگ بماند، اگر من از دست بروم بسیاری از بیماران ممكن است به هلاكت بیافتند، اگر من از دست بروم چه خواهد شد؟! خدا به این واسطه خواسته مرا نگه دارد و مرا حفظ كند تا اینكه مثلًا حالا به تعبیر ما نظامش به هم نریزد! خلاصه مخلو قاتش به یك نوایی برسند، مخلو قاتش در مانده نشوند.

 بعد ایشان فرمودند: اگر آن وجهه و آن نظر، مورد نظر است، آن درست است. اگر این دوّمی مورد نظر است این غلط و باطل است، یك مطلب است و یك عمل در خارج انجام گرفته است ولی این عمل ممكن است دو وجهه داشته باشد و به دو نظر به آن عمل توجّه بشود. این مسائل نفس، مسائلی است كه از ابتدای خلقت آدم تابحال و بعداً هم همچنین خواهد بود.

 تمام گرفتاری هایی كه برای بشر بوجود آمده چه گرفتاریهای اجتماعی وچه گرفتاریهای فردی و شخصی، چه هلاكتهای اجتماعی، چه هلاكتهای شخصی همه بواسطه این مسئله نفس است. این كه اینقدر بزرگان تأكید كردند، پیامبران تأكید كردند، اولیاء تأكید كردند بر عبور از نفس، این بخاطر اینست كه این مسئله به عنوان امّ الامراض و مرض اصلی كه اگر شخص مبتلا به این جهت باشد هزار و یك زینت هم داشته باشد به هیچ نمی‌ارزد، یك مثقال نمی‌ارزد و ضرری كه برای این فرد، این قضیه بوجود می‌آورد، از ضرر آن كسی كه هزار و یك زینت را ندارد و بلكه در این مسئله یك قدری خفیف تر است بیشتر خواهد شد.

 خیلی این مسئله، مسئله عجیبی است. همه هم بر این مطلب آمده اند و تأكید كردند. یك سالك در اتّجاه با كارهای خود باید چه مطلبی را در نظر بگیرد؟ چه نحوه باید فكر كند؟ البته این مسئله در راستای یك تربیت كلّی مطرح هست ها! حالا چه اینكه آن شخص سالك باشد یا سالك نباشد.

 جامعه ای كه می‌خواهد این جامعه به رشد برسد باید مسائل نفسانی آن جامعه ضعیف باشد باید رعایت مصالح كلّی بر نظام آن جامعه حاكم باشد و این جا خیلی قضایا دیگر به هم می‌ریزد خیلی از مسائل جامعه شناسی دیگر به هم می‌خورد، مسائل علم الاجتماع دیگر تغییرات كلّی پیدا

 می‌كند، فلسفه احكام و فلسفه فقه و فلسفه حكومتی بخصوص در اینجا از زیر بنا و بنیادین به هم می‌ریزد.

 این مسئله، مسئله ای است كه بزرگان و ائمّه و اولیاء خدا چون به حقیقت می‌نگرند این مسئله را در رأس مخروط همه مسائل قرار دادند و ما چون از حقیقت به دور هستیم و از دید گاه كثرت و دنیا به مطالب نگاه می‌كنیم، این مسئله را در آن نقطه قاعده مخروط قرار دادیم اینجاست كه همه چیز به هم می‌ریزد وبه هم ریخته است، همه چیز تغییر پیدا می‌كند، فقه تغییر پیدا می‌كند، حكم تغیر پیدا می‌كند، مسائل ولائی تغییر پیدا می‌كند، مسائل حكومتی تغییر پیدا می‌كنند، مسائل شخصی تغییر پیدا می‌كنند، مسائل خانوادگی ارتباط، انسان با افراد خانواده تغییر پیدا می‌كند یعنی این یك مسئله ای است كه توجّه به این بطور كلّی شالوده فكری انسان را بطور بنیادین تغییر خواهد داد. مطلبی كه خیلی به این مسئله كم توّجه می‌شود و نتایجش هم خب ظاهر است.

 این مطلب به عنوان مرض اساسی و مادّه مهلكه و فاسد كننده و ویروس غیر قابل درمان وقتی كه به جان یك نفر بیافتد هیچ كاری نمی‌توان كرد، پیغمبر خدا هم بیاید نمی‌تواند كاری انجام بدهد! مگر نبودند، مگر در زمان رسول خدا نبودند، مگر در زمان امیرالمؤمنین نبودند، مگر در زمان ائمه نبودند؟ این مطلب را نمی‌دانم كجا گفتم ما راجع به این قضیه خب خیلی صحبت می‌كنیم؛ همین خلیفه ثانی كه آمد خلافت را از امیرالمؤمنین علیه السّلام غصب كرد! خب حالا گیرم بر اینكه شما آمدید و غصب كردید! ده سال هم خلافت كردید، دوازده سال هم خلافت كردید و در زمان ابوبكر هم خب همه كاره شما بودید دیگر، مشخص است. حالا كه شما می‌خواهی از دنیا بروی، حالاكه می‌خواهی فوت كنی جوری نقشه می‌ریزی كه در هر صورت خلافت به امیرالمؤمنین نرسد! این چه علّت و ریشه ای دارد؟ یكجوری برنامه را ریختند یك شورای پنج نفری بودند و در این شورا آن كسی كه آن طور باشد حق با آن است، آن كسی كه آن‌طور باشد، آن كسی كه فلان شخص در آن گروه باشد فلان است و بقیه را هم باید اعدام كرد خب حالا كی می‌تواند حرف بزند؟ حالا كه شما داری می‌روی ازاین دنیا این امّت را به حال خودش بگذار دیگر، آخر تو مرگت هم به حال اینها چه كار داری؟ حالا كه داری میمیری، مگر تو خودت بارها نگفتی لَوُلا عَلی لَهَلَكَ الْعُمَرْ مگر جلوی این افراد خودت نگفتی؟ مگر نگفتیلا ابْقانِی اللَه بَعْدَكَ یا ابَا الْحَسَنْ، خداوند بعد از تو مرا باقی نگذارد.

 اینها حرفهایی است كه خود اهل تسنن می‌زنند ها! خود آنها می‌گویند وقتی تو این حرف را داری می‌زنی چطور در موقع رفتن نقشه می‌كشی به یك نحوی كه امیرالمؤمنین به هیچ‌

 وجهی به خلافت نرسد؟ دلیل این چیست؟ این بخاطر همان است كه در ذات تو چنان مستقر است كه با هزار متّه نمی‌شود آن را كشید بیرون، با هزار منقاش نمی‌شود آن را در آورد. تعبیر می‌آورد عجیب تعبیری! ازش سئوال می‌كنند می‌گویند حالا كه داری می‌روی بابا تو هم كه می‌دانی حق با كیست؟! بابا وصیت كن به همین علی دیگر! می‌گوید: لا أتَحَمَّلُها حیاً و میتاً عجب آدم عجیبی است ها! می‌گوید نمی‌توانم در حال زنده و حال مرده ببینم علی خلیفه است. یعنی واقعاً انسان باید به خدا پناه ببرد، واقعاً انسان باید به خدا پناه ببرد كه چه جور انسان به این مرتبه می‌رسد.

 بسیاری از افراد، دیده‌اید؟ خیلی از این افراد هستند كه تا وقتی زنده‌اند هیچ انفاق نمی‌كنند، به فقرا كمك نمی‌كنند، انفاق نمی‌كنند، همین كه می‌میرند می‌بینند دستشان خالی است، وصیت به ثلث می‌كنند، می‌گوید خب حالا كه روغن چراغ ریخته ما بیاییم ثلثش هم را برداریم بدهیم به فقرا و نمی‌دانم مجالس امام حسین و تكایا و امور خیریه و تبرّك. خیلی از افراد هستند در زمان حیات خودشان عمل خیری انجام نمی‌دهند امّا همین كه دارند از دنیا می‌روند حالت رقّتی برای آنها حداقل پیدا می‌شود: آقا این كار را بكن، اینكار را بكن، برای این اینكار را بكن، فلان بكن، ولی همان شخص در زمان حیاتش نمی‌كند. چون نفس آمده گرفته او را، مشغول كرده، مرگ را از دیدگان او كنار زده و مرگ وقتی از دیدگان كنار برود انسان همه چیز انجام می‌دهد، مرگ از دیدگان كنار رفته، امّا همین كه می‌بیند نه! مطلب واقعی است، مطلب واقعی است و مرض در حال پیشروی است و تمام امكانات همه از كار افتاده‌اند و همه هم جوابش كردند، ها! می‌بیند نه! یك واقعیتی در شرف تكوین است، یك مسئله واقعی دارد انجام می‌شود، این دیگر شوخی بردار نیست، امروز و فردا، ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد، دارد قضیه انجام می‌شود، حالا كه دارد انجام می‌شود، حالا به فكر بیافتیم، شروع می‌كند یكی یكی قرضها را دادن، تو كه می‌دانستی تا بحال می‌میری چرا ندادی؟ چرا به دروغ به مردم گفتی من ندارم، من ندارم، من ندارم، چرا دروغ گفتی؟ چرا در دادن قرض اهمال می‌كردی؟ چرا در دادن اموال به این و آن اهمال می‌كردی؟ چرا پشت سر افراد هی حرف می‌زدی؟ حالا كه داری می‌میری هی تلفن می‌كند از این رضایت طلب می‌كند از آن طلب رضایت می‌كند نمی‌دانم، من را ببخشید، من را حلال كنید، من را چكار كنید، آیه قرآن می‌گوید: ... وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ ... الأنعام، ٢٨ اگر اینها برگردند به دنیا دوباره همان كار را می‌كنند، دوباره همان كار را می‌كنند و این مسئله را همه ما مشاهده كردیم، خود بنده به كرّات و مرّات دیده‌ام، شما هم دیدید كه تا انسان مشغول دنیا است و مشغول لذّات دنیا است و مشغول هوی است، از ارزشها غافل است همین كه برای او یك مسئله حقیقی بوجود می‌آید كه كیان وجودی او را متزلزل می‌كند یك مرتبه به خود می‌آید: آقا ببخشید ما به‌

 شما ظلم كردیم، آقا ببخشید ما را، ما را حلال كنید، پشت سر شما صحبت كردیم آقا ببخشید ما را، ما فلان روز برای شما فلان حرف را زدیم، آقا ببخشید ما فلان كردیم، آقا فلان، آقا فلان ...

 اگر بدهی نسبت به شخصی دارد، قرضی، دینی دارد، توصیه می‌كند به افراد، آقا فلان دین را بپردازند، از فلان جا حلالیت می‌طلبد ...، بعد كه این كارها را می‌كند یك مقداری وجدانش راحت می‌شود هان، حلالیت طلبیدم، قرضهایم را دادم، الآن دیگر راحتم. آن احساس وجدان در مرتبه آخر برای او پیدا شده، ای كاش این راحتی را در طول حیاتت داشتی به یك جایی می‌رسیدی. با این راحتی و با این احساس وجدان، اگر كسی حركت بكند، خب انسان خواهد دید كه چه خواهد شد؟ این سبقتی را كه انسان برای رسیدن به مطامع، از دیگران، این سبقت را اعمال می‌كند، ای كاش این سبقت را در این طرف اعمال می‌كرد، در ادعیه ماه رجب كه در پیش است، مگر نمی‌خوانیم «خدایا مرا از جمله افرادی قرار بده كه بسوی تو از هم سبقت می‌گیرند»

 هان! ببینید! امام سجّاد چه دارد می‌فرماید؟ مرحوم آقا در ماه رجب كه می‌آمد برای رفقایشان و تلامذه‌شان صحبت می‌كردند، غالباً من یادم است كه این جمله را همیشه می‌گفتند كه: وقتی قرار است ما سبقت بگیریم در یك امری و مردم سبقت بگیرند، ما در راه خدا بر یكدیگر سبقت بگیریم، سبقت در راه خدا دیگر با سبقت در بازار فرق می‌كند ها، با سبقت در تجارت فرق می‌كند، با سبقت در گرفتن متقاضی و مراجعه كننده از این و آن و داد و ستدهای پنهانی و ایادی مرموز فرق می‌كند ها، سبقت در راه خدا به عبارت بزرگان سبقت است در آن اموری كه انسان را از خودیت بیرون می‌آورد و به او می‌پیوندد، این مسئله چه در بازار می‌خواهد اتّفاق بیافتد، چه در منزل می‌خواهد اتّفاق بیافتد یا در هر جای دیگر، «الَّذینَ هُمْ بِالْبِدارِ الَیكَ یسارعُونْ» امام سجاد عرضه می‌دارند: خدایا مرا ملحق كن به آن كسانی كه در سبقت بسوی تو، از هم پیشی می‌گیرند، نه اینكه بیشتر نماز می‌خواند، نه اینكه بیشتر دعا می‌كند، اینها همه بجای خود محفوظ، نه اینكه در شب بر می‌خیزد و به تهجّد می‌پردازد، اینها درست، آنچه كه منظور امام علیه‌السّلام است این است كه در آن اموری كه بتواند مرا از نفس و خودم بیرون بیاورد، مرا موفّق كن، در آن اموری كه بتواند مرا از خود برهاند و به تو بپیوندد، مرا موفّق كن، این معنا، معنای سبقت است.

 در یك روایت داریم كه یك قضیه‌ای پیش آمده بود، یك مسئله‌ای پیش آمده بود بین امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیهم السّلام ظاهراً بوده، گرچه یك احتمالی هم دارد كه در زمان خود

 امامت و خلافت امام حسن علیه السّلام همین قضیه بوده، یك مسئله‌ای پیش آمده بود، حالا نه مسئله خاصی، باصطلاح یك مسئله ظاهراً داخلی بوده، یك قضیه داخلی، چیزی بوده، شاید بین اینها هم حتی نبوده؛ دیدند امام حسین علیه السّلام لباس پوشیده، صبح دارد می‌رود، یكی از رفقای حضرت، دوستان حضرت از همان محشورین چون ائمه علیهم‌السّلام هم ارتباطشان با آن افراد مراتب داشته، با یك عدّه بودند خب اینها منافقین بودند، با یك عدّه بودند اینها از افراد عادی بودند و سلام و علیك و ... با یك عده سلام وعلیكی بیشتر، با یك عدّه منازلشان می‌رفتند و با یك عدّه خاص بودند، چند نفری خاص بودند، محرم سرّ بودند، در تاریخ هم داریم، امام سجّاد مثلًا فرض كنید چه افرادی در دور و بر حضرت بودند، امام حسن چه افرادی بودند، سید الشهداء چه افرادی بودند، اینها را داریم، یا حضرت رضا، مشخص است از كیفیت اخبار و بیان اخبار، حدود افراد و كیفّیت ارتباط آنها با امام علیه السّلام اینها مشخص است یكی از همان ها آمد گفت كه صبح به این زودی دارید كجا می‌روید؟ از همین هایی كه خلاصه خیلی ... حضرت فرمودند دارم می‌روم منزل برادرم كه این مسئله‌ای را كه بوجود آمد، من پیش قدم بشوم برای از بین بردنش! التفات كردید؟ من زودتر بروم و این را از بین ببرم و من جزء افرادی باشم به تعبیر حضرت سجّادعلیه السّلام:

 «وَأَلْحِقْنا بِعِبادِكَ الَّذینَ بِالْبِدارِ إلَیكَ یسارِعُون» هان! آدم رند این است دیگر. این را می‌گویند مسابقه! نه نماز زیاد خواندن، نه قرآن زیاد خواندن.

 سِباق؛ یعنی عملی انجام بدهی كه با آن عمل از خودیت و نفس بیرون بیایی و در راه رضای او، وقتی قرار بر این است كه یك عملی انجام بگیرد، شما زودتر انجام بده، شما پیش قدم باش و چه بسا این پیش قدم شدن مشكل‌تر است ها، مگر ما در بین خودمان نداریم؟ وقتی بین دو نفر یك مطلبی پیش می‌آید می‌گوئیم آن بیاید عذرخواهی كند: چرا من بروم؟ آن هم می‌گوید او بیاید عذرخواهی كند چرا من بروم؟ او می‌گوید آن اوّل تلفن بزند، آن می‌گوید او اوّل تلفن بزند، او می‌گوید ...، یك نفر باید بیاید او را بگیرد یكی هم باید بیاید این را بگیرد یكی نمی‌دانم بیاید چكار بكند تا اینها را ... همین حرفها هست ها، بین همه هست، بین ما هم هست. یك وقت یك قضیه‌ای می‌خواندم خیلی برایم جالب بود این قضیه، بعد از جنگ جهانی دوّم كه خب امریكا ژاپن را شكست داد و با شكست ژاپن تبعاً جنگ جهانی دیگر منتفی شد، قرار بود كه آن رئیس جمهور آن زمانِ امریكا، ترومن بیاید در ژاپن و با همان ژنرال امریكایی، فرمانده امریكایی كه فاتح در واقع این جنگ بود، در همان ژاپن با هم ملاقات كنند، یك فرمانده معروفی بود، اتفاقاً او هم كه خب نسبت به این ملاقات مطّلع شده بود از یك جای دیگر قرار بود بیایند و هر دو با هم در آنجا ملاقاتی داشته باشند.

 هواپیمای آن ژنرال امریكایی از یك طرف می‌آید، هواپیمای جناب آقای رئیس جمهور محترم هم فرض بكنید كه از آن طرف می‌آید جوری اینها با هم خلاصه تبانی می‌كنند با آن ایادی خودشان و ارتباطاتی كه داشتند كه یكی از اینها زودتر از دیگری ننشیند، چون اگر یكی از اینها باصطلاح زودتر نشست در واقع حكم استقبال كننده را نسبت به دیگری خواهد داشت، در واقع این مستقبل است و آن دیگری وارد بر او! و خب این خلاف است! از آن طرف آن جناب آقای رئیس‌جمهور می‌گفت دنیا زیر نگین ما می‌چرخد! جناب رئیس جمهور امریكا! خب بله یك همچنین حرف هایی می‌زنند دیگر! حالا راست و دروغش را نمی‌دانم دیگر! بر عهده شنوندگان! آنها می‌گویند كه خب دنیا زیر امر و اراده ما می‌چرخد و هر كاری بخواهیم بكنیم می‌كنیم و همه هم باید اطاعت بكنند و چه ... آن آقای ژنرال امریكایی می‌گوید همه كارها را ما كردیم! تو آنجا نشستی پشت میز و فقط ارد دادی و دستور دادی، ما آنجا در میدان بودیم و ما آنجا چه كردیم و ما فلان كردیم! خب حقش این است كه شما بیائی و از من پذیرائی كنی، از من استقبال كنی، اوّل شما زودتر بیا! ظاهراً نوشته بود ٣٥ دقیقه این دو هواپیما بالای فرودگاه ژاپن می‌گشتند نه این می‌نشست، نه آن می‌نشست! این به آن می‌گفت تو بنشین، آن به این می‌گفت تو بنشین و اینقدر این آقای رئیس جمهور عصبانی شد كه به محض این كه نشست دستور عزل او را صادر كرد و از همان جا او را ترخیص كردند و به منزلش فرستادند!

 ببینید! این مسئله است این می‌گوید من، او می‌گوید من، این می‌گوید تو زودتر و ...، این هست، همه جا، حالا ما الآن می‌خندیم! نه آقا جان در همه ما این قضیه موجود است! خیلی بی‌تعارف هم در بنده و هم در سركار همه ما. باید در راه باشیم، باید تقلا كنیم، باید زحمت بكشیم، باید مجاهده كنیم، رودربایستی ندارد دیگر، خودمانی و رفیقانه حرف می‌زنیم دیگر، اینجا دیگر بنا نیست كه ما مطلبی را بپوشانیم و مخفی كنیم و خیال می‌كنم كه رفقا هم به این مسئله رضایت بدهند. این مسئله، مسئله نفس است. آن نكته ای كه می‌خواستم در اینجا متذكر بشوم در امروز این بود كه گروهی بنام گروه ملامتیه اینها افرادی هستند كه از سابق هم اینها بودند و این به عنوان یك تئوری در روانشناسی برای از بین بردن استقلال نفسی مطرح است الآن هم مطرح است، در دنیا هم مطرح است.

 اینها با انجام دادن یك سری كارهایی كه آن كارها درنزد مردم كار نامناسب و غیرموجّهی است و موجب كسر شأن آن فرد در قبال مردم خواهد شد، فرض كنید كه یك فرد محترمی‌كه خب بسیار محترم، موجّه، با اخلاق، با نزاكت، این حركاتش، سكناتش، خب این مورد توجّه است، این یك مرتبه فرض بكنید كه در یك مجلسی، بلند شود بیاید چندتا ملّق‌

 بزند و پشتك بزند و از اینجا تا آنجا برود، دوباره برگردد اینجا! خب شما به او چه می‌گوئید؟ می‌گوئید آقا این به سرش زده دیگر! این خُل شده، به سرش زده.

 اینها و نظائر اینگونه كارها، اموری كه موجب می‌شود آن احساس افراد نسبت به اینها تغییر پیدا بكند و البته راجع به این قضیه ما مطالب زیادی داریم و حكایاتی راجع به این مطلب هست كه این حكایات همه نشانگر این نكته است كه افرادی كه به دنبال این مطلب هستند، برای از بین بردن خصوصیات نفسانی و اهواء و آن شخصیت خودشان و آن نفسیت خودشان و نفسانیت خودشان، این طریق را انتخاب می‌كنند. كارهایی انجام می‌دهند كه در میان مردم موجّه نیست، اعمالی انجام می‌دهند كه در میان مردم نامناسب است. به طرزی در میان مردم حركت می‌كنند كه موجب استهزاء و سخریه افراد واقع می‌شوند. در صحبتها گاهی اوقات، اطواری از خود بوجود می‌آورند كه موجب استهزاء آنها خواهد شد تا اینكه یك وقتی نفس مثلًا بر آنها غلبه نكند، نفس بر آنها حكومت نكند، نفس از این موقعیت خوشش نیاید، نفس نسبت به موقعیتی كه پیدا كردند مغرور نشود تا می‌خواهد مغرور بشود یكی از این حركات انجام می‌دهند و چون در قبال افراد سرشكسته می‌شوند این خودش برای آنها یك نوع تنزّل نفسانی و از دست دادن این آثار و نتائج ناگوار فرورفتن در كثرات و فرورفتن در نفس است.

 این روش از دیدگاه بزرگان مردود است زیرا با توجّه به پیچیدگی‌هایی كه در نفس ما وجود دارد و گره‌های بسیاری كه در زوایای نفس ما وجود دارد اوّلًا تشخیص اینكه این مسئله گر چه از یك نقطه نظر موجب آثار مثبتی برای انسان در یك مرحله خواهد بود ولی از یك نقطه نظرِ دیگر موجب تخریب بعضی از طُرُق كمال و تجرّد نفسانی خواهد بود و این مطلب بسیار مسئله دقیق و مسئله خطیری است. علّت اینكه بزرگان دائماً متذكّر می‌شوند:

بی پیر مرو تو درخرابات‌ \*\*\* ه \*\*\* ر چن \*\*\* د س \*\*\* كندر زم \*\*\* انی‌

 یا فرض بكنید كه در جایی دیگر می‌فرماید:

طی این مرحله بی همرهی خضر مكن‌ \*\*\* ظلمات است بترس از خطر گمراهی‌

 و یا به فرمایش امام سجّاد علیه السّلام كه می‌فرمایند «هَلَكَ مَنْ لَیسَ لَهُ حَكیمٌ یرْشِدُه» گمراه می‌شود كسی كه سرخود بخواهد عملی را انجام بدهد. این مسئله به این نقطه برمی‌گردد، یعنی انسان بر اساس تفكرات خود و بر اساس نحوه بینش خود در میان اجتماع عملی را انجام بدهد كه نفع او را تنزّل شخصیت خود در میان افراد مشاهده كند. این مسئله، بسیار مسئله مهمی است و هر كسی نمی‌تواند از سرخود این عمل را انجام بدهد.

 بزرگان برای عبور از این مرتبه راههایی را فرموده‌اند كه باید از آن راهها به این مطلب پرداخت، نه از راههای‌

 دیگر، ممكن است انسان بواسطه این عمل در یك موقعیتی از گره نفسانی واقع بشود و همین وضعیتی كه به خود گرفته است، این وضعیت برای او حجابی به مراتب بزرگتر و ضخیم تر و عایقی به مراتب از نبودش بیشتر خواهد بود. چون نفس قبل از اینكه به این مرتبه وارد بشود تجربه ندارد نسبت به این راه خام است امّا وقتی كه وارد این مطلب شد و آن جنبه و آن حالتی را كه بواسطه این عمل و سفتی و استحكامی را كه بواسطه این عمل پیدا می‌شود در وجود خودش احساس كرد به خیال خودش از نفس گذشته است. نمی‌داند كه در یك نفس قویتر و عمیق‌تری افتاده و مبتلا شده است بنابراین نباید انسان سرخود هر چه را كه می‌پسندد اعمال كند و باید با فرد خبیری در میان بگذارد و برای این قضیه مثال زیاد است، مثالهایی را كه امروز خواستم بزنم، مثالهای متعدّدی بود كه بخاطر ضیق وقت از چند تای آنها صرف نظر می‌كنم و فقط یكی از آنها را می‌زنم.

 یكی از آن افرادی كه در زمان مرحوم آقا، به همین آفت می‌خواست خود را در تحت كنترل ضوابط و در تحت كنترل قوای مدركه خودش دربیاورد و نفس خودش را زمین بزند، یكی از افرادی بود كه بسیاری از آقایان و دوستانی كه در زمان مرحوم آقا بودند این فرد را می‌شناسند، مرحوم آقا به او یك جور دستور می‌دادند او یك جور دیگر عمل می‌كرد، به او می‌گفتند این كار را انجام بده و او سرخود بیشتر انجام می‌داد، به او می‌گفتند این مقدار شما فلان مطلب را بگو او از سرخود سه برابر، چهار برابر اضافه می‌كرد، به او می‌گفتند كه باید شما به كار و كسب و اینها بپردازید و این به تصوّر خودش بر خلاف دستور ایشان در منزل خودش سكونت اختیار می‌كرد و كسب و كار را از لذائذ نفسانی و از خصوصیات نفسانی و ورود در دنیا می‌دانست و نمی‌پرداخت در نتیجه به كارها و عبادات سرخودی و از پیش خود می‌پرداخت. به او می‌فرمودند فلان كار را انجام بده و او با تشخیص خودش با توجّه به آن برداشتی كه می‌كرد به یك نحوه دیگری می‌خواست آن مطلب انجام بشود در حالتی كه منظور آقا انجام این مطلب بدست خود این بود نه اینكه صرف انجام آن مسئله به یك نحو دیگر.

 یك وقتی مرحوم آقا یك وجهی به من دادند فرمودند: فلانی این وجه را به این شخص بده و بگو این را به مادرت بده. من آمدم به ایشان این وجه را دادم و گفتم كه این را ایشان دادند و گفتند كه شما این را بدهید به مادرتان، حالا یا بگوئید فلانی داده یا نگوئید، این دیگر حالا یك مطلب دیگری است. ایشان یك فكری كرد و تأمّل كرد، گفت شما این را برو به مادر من بده. گفتم: آقا، ایشان كه به من نگفتند كه ... گفت نه! این به صلاح است، گفتم: عجب! من گفتم كه آن شخص با این كذا و كذا صلاح را تشخیص نمی‌دهد

 جنابعالی تشخیص می‌دهید؟ گفت اینكه من می‌گویم درست است! خلاصه من گذاشتم جلویش گفتم آقا این را آقا گفتند بده، می‌خواهی بدهی، می‌خواهی بیانداز در سطل آشغال، ما دیگر به بقیه‌اش كاری نداریم. ما آمدیم كنار!

 مرحوم آقا از من پرسیدند پول را به آن شخص دادی؟ گفتم بله، بعد گفتند ایشان چه گفت؟ مثل اینكه همه قضایا روشن است گفتم ایشان اینطور ... گفتند: عجب! عجب! بسیار خب، بسیار خب.

 همین، همین، خب این نتیجه‌اش چه شد؟ نتیجه‌اش این شد كه در یك محدوده از كثرات نفسانی و انانیت نفسانی این بیچاره و بخت برگشته مبتلا بشود، كارهایی انجام می‌داد كه این كارها را عُرف عاقل نمی‌پسندید، مردم این كارها را نمی‌پسندیدند و بر این كارها صحه نمی‌گذاشتند. از جمله كارهایی كه ایشان می‌كرد، یكی این بود كه در مجالسی كه دعوت می‌كردند ایشان را، ایشان سرسفره می‌نشست و همینطور كنار و دست به غذا نمی‌زد، خب چقدر این امر زشت است. دعوت مؤمن بر سر سفره یكی از سُنن است، افراد در زمان ائمّه، در زمان پیامبر، در زمان اولیاء، افراد را دعوت می‌كردند، ائمّه را دعوت می‌كردند به منزل و ائمّه می‌رفتند و از غذای آنها می‌خوردند، آنها هم دعوت می‌كردند افراد را، این یك سنت متداول بین مسلمین است، بین شیعه است.

 یك روز نزدیك ظهر بود، امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌خواستند بروند برای مسجد، قبل از اینكه بروند، یك نفر از اصحاب از همان یاران حضرت، حضرت را دید، گفت یا علی! امروز ظهر را تشریف بیاورید در خدمتتان باشیم. حضرت فرمودند بسیار خب، حضرت مثل اینكه خیلی زود و راحت، خلاصه بدون كارت دعوت و تلفن و تماس و اینها خلاصه، ظاهراً می‌پذیرفتند دیگر. بله، خیلی امیرالمؤمنین واقعاً كارهایش عجیب بود! خیلی عجیب بود، خیلی.

 حضرت فرمودند: بسیار خب ولی سه شرط دارد: شرط اوّل اینكه هیچ تكلّفی را بر خودتان نكنید، هیچ تكلّفی. گفت: بسیار خب هیچ تكلّفی نمی‌كنیم. شرط دوّم اینكه چیزی را از بیرون برای من نگیرید، هر چه در منزل است. شرط سوّم اینكه چیزی را هم از من قایم نكنید، هر چه در خانه است همان را بردارید بیاورید، البتّه این سوّمی‌اش كه شوخی بود دیگر لابد، چون حضرت خیلی هم شوخی می‌كردند، شرط سوّم این است كه چیزی را هم قایم نكنید. این دأب بزرگان برای این مسئله بود. حالا یك نفر بلند شود بیاید روزه بگیرد یا روزه هم نگیرد امّا بلند شود بیاید سر سفره بنشیند و بعد همینطور كنار سفره، آنهم یك فردی كه خلاصه مورد توجّه همه هم هست و علی كلّ حال همه نگاه كنند، آقا این سفره مشتبه است؟ آقا این سفره چه اشكالی دارد؟ آن صاحب خانه خجالت بكشد، یك وقتی خدای نكرده این سفره من اشكال داشت كه شما فرض بكنید كه تشریف دارید و غذا نمی‌خورید؟

 ببینید! این عملی است كه تمام افرادی كه الآن در اینجا هستند وقتی كه این مطلب را شنیدند همه محكوم می‌كنند،

 می‌گویند این عمل، عمل زشتی است، این بی احترامی به شخص است، این بی‌احترامی است. بنده خودم بارها شاهد بودم آن قدر صاحب‌خانه خجالت كشید وقتی كه این شخص بر سر سفره بود در بعضی از مجالسی غیر از مجالسی كه در منزل مرحوم آقا بود و ایشان هم همین كار را انجام می‌داد این قدر او خجالت كشید كه اصلا برایش خیلی ناگوار بود. خب آقا جان نمی‌خواهی بخوری خب نیا، از اوّل بگو آقا بنده غذا نمی‌خورم و نمی‌آیم. این كه بپذیرید و بیایید و بنشینید و نخورید خب این صحیح نیست، این صحیح نیست كه به این كیفیت انسان صاحب‌خانه را اینطور اذیت كند و ناراحت كند. و ما نسبت به رعایت و حفظ آبروی مؤمن و احترامی كه مؤمن بر دیگری دارد، ما داستانها داریم، حكایات داریم، روایات داریم، حتّی در روایت دارد كه اگر شما روزه مستحبّی می‌گیرید، وقتی كه منزل دوست و رفیقتان می‌روید و تعارف می‌كند شما روزه را بخورید، روزه تان را بشكنید و بخورید حتّی روزه قضا هم اگر هست و وقتش مُضَیق نیست بهتر است انسان آن روزه را بشكند، البتّه در صورتی كه از ظهر نگذشته باشد.

 یعنی اینقدر احترام مؤمن و رعایت حال مؤمن محترم است، شما روزه را برای كه می‌خواهی بگیری؟ برای خدا می‌خواهی بگیری. خدا می‌گوید دل مؤمن را بدست بیاور! ثوابش از آن روزه ای كه می‌گیری بیشتر است.

 یك وقت مرحوم آقا می‌فرمودند: كه یكی از بزرگان و اولیاء در كرمانشاه مهمان یكی از اعیان معروف كرمانشاه بود، در زمانِ ظاهراً فتحعلیشاه این قضیه اتّفاق افتاد. یكی از بزرگان كه من اسمش را فراموش كردم این در كرمانشاه یك شبی افطار داد برای بزرگان و علماء و اعیان و او مهمان بود. یكی از همین باصطلاح قاجاریه و از همین شاهزادگانی كه در آنجا حكومت و ولایت داشت او هم تبعاً به مناسبت آمده بود، در بین غذا، همین كه آن شخص برنج خواست بخورد همین شخص نگاه كرد دید در بین غذا یك فضله‌ای، حالا فضله موشی یا مثلًا چیز دیگری حالا معلوم هم نبود حالا موش بود یا اینكه چیز دیگری بود، بله، این مشاهده كرد و آمد شروع كرد به داد و بیداد كردن، ای آقا چرا نگاه نمی‌كنید؟ این شخص یك دفعه اشاره كرد آقا غذایت را بخور، غذایت را بخور! گفت آقا در این برنج فضله موش است، گفتند: خب نمی‌خواهی نخور، حالا نان بخور چیز دیگر بخور چرا داد می‌زنی؟ این اعتنا نكرد به حرف ایشان و شروع كرد داد و بیداد كردن آقایان نخورید! آقا همه این غذا نجس است و غذای همه فلان است و فضله موش من دیدم و رعایت نكردند و چه نكردند ...، همه دست كشیدند از غذا و گفت بله بیائید نگاه كنید ببینید ... خیلی صاحبخانه متأثّر شد، خیلی شرمنده شد، خیلی واقعا ... خب ببینید، نگاه كنید چقدر این امر، امر زشت و سخیف و دور از ادب و دور از انسانیت است، حالا

 یكنفر این همه زحمت كشیده و این هم چیزی بوده كه در اختیارش نبوده، حالا آن آشپز، طبّاخ، آن توجّه نكرده، یا از دستش دررفته دیگر، هزار عامل ممكن است پیدا بشود، انسان بلند شود به این كیفیت بیاید آبروی یكنفر را ببرد! چقدر واقعاً دور از انسانیت است، چقدر واقعاً دور از آداب و رسوم و ارزشهای انسانی و اولیاء است، همه دست كشیدند. این شخصی كه از اولیاء بود و نشسته بود ناراحت شد، گفت آقایان این شخص بیخود می‌گوید، بخورید حلال است و هیچ اشكالی هم ندارد این فضله از ریش این آقا افتاده در این ظرف غذا، بفرمائید، ببینید، دست كرد یك چند تا دیگر هم از این ریش ایشان فضله گرفت و نشان داد گفت باز هم نشان بدهم دوباره؟ گفتند بس است آقا! دیدیم دیگر. یعنی ریش این آقا شروع كرد به فضله باریدن، گفت این فضله از این ریش ایشان افتاده در اینجا. مردم گرفتند و خوردند و این هم مفتضح شد، گفت آخر مرتیكه الاغ به تو كه گفتم بخور و كاری نداشته باش مجبور شدم از ریشت فضله دربیاورم حالا خوب شد؟! غذایت را می‌خوردی به كسی هم كاری نداشتی، التفات می‌كنید؟! این روش بزرگان است، این روش، روش او لیاء است.

 حفظ آبروی مؤمن، حفظ و رعایت حیثیت مؤمن چیزی است كه چیزی جای او را نمی‌گیرد و در این زمینه حكایات بسیار است. اگر رفقا در نظر داشته باشند قضیه مرحوم سید مهدی بحر العلوم را در مسجد كوفه با آن شخص كه چطور نیم ساعت نماز را به تأخیر انداخت برای اینكه دل آن خادم نشكند آن قضیه را من نقل كرده‌ام و برای این قضیه، مسئله بسیار نقل شده، خیلی، حكایاتی روی این مطلب است.

 حالا فرض بكنید كه یكنفر بیاید و در كنار بنشیند و همینطور این شخص در چه موقعیتی قرار دارد؟ یعنی چه حالتی برای او پیدا می‌شود؟ نفس او الآن در یك وضعیتی است كه من الآن دارم نگاه می‌كنم اینها همه می‌خورند و من دست نمی‌زنم! هان! حالا من را ببین، ببین من چه و ضعیتی دارم؟! این دارد خوشش می‌آید. این كه كنار بنشیند و همه غذا بخورند و این نخورد، یك كیف و التذاذ نفسانی برای این می‌آورد كه اگر برای آن سفره هزار تیهو و قرقاول گذاشته بودند یك همچنین التذاذی برای او پیدا نمی‌شود. این آن خطر و گره‌ای است كه بواسطه عدم اطاعت و خود سری از فرامین استاد، ممكن است انسان به این بلای بزرگتر مبتلا بشود و با این خطر بزرگتر به یك جایی برسد كه از این وادی نمی‌تواند بیرون بیاید، از این وادی نمی‌تواند بیرون بیاید! مرحوم آقا هم گاهی این شخص را دعوتش می‌كردند در منزل، می‌آمد همینطوری كنار سفره می‌نشست و نگاه می‌كرد. عجب!!

 و خیلی ما اذیت می‌شدیم! خب یعنی چه؟ خب آقا جان نیا، این كه حالا آمدن ندارد، این چه وضعیتی است؟ من یكدفعه خواستم همین كار را به سر خودش بیاورم، این خواست ما را دعوت كند من به مرحوم آقا گفتم كه من می‌روم منزل او چون دعوت كرده و غذا نمی‌خورم، ایشان فرمودند نه اصلًا نمی‌خواهد

 بروی، اصلًا توجّه نكن و نمی‌خواهد بروی. اگر می‌رفتم، می‌گفتم نه دیگر، بنده مجاز نیستم و اجازه ندارم و چه وچه ...

 یك قضیه ای اتفاق افتاد، قضیه وصلت خویشاوندی بود مرحوم آقا بنده را فرستادند پیش او كه من او را برای مجلس دعوت كنم، ما آمدیم و در ضمن گفتند به ایشان بگو شما مشروط به اینكه غذا بخوری بیا، اگر غذا نمی‌خوری تشریف نیاورید، خیلی صریح! ما آمدیم و نشستیم و خوش و بش و صحبت و فلان و این حرفها، بعد در آخر مجلس ما این دعوت آقا و این پیغام آقا را به ایشان رساندیم و به ایشان این را گفتیم كه آقا! ایشان فرمودند كه البته بعد از یك مقدّماتی كه خب لحاظ بعضی جهات باشد برای افراد، در انظار این صحیح نیست، حمل بر مسائلی می‌كنند و خلاصه به این كیفیت؛ حالا اگر ممكن است فرض بكنید كه روی ما را زمین نگذارید، نمی‌دانم دعوت ما را اجابت بفر مائید، از مقام منیع خودتان تنازل بفرمائید، خلاصه یك قدری حالا یك لقمه شبهه ناكی بخورید، بعد فرض كنید عوضش را به فقیر بدهید از همین چیزها سر هم كردیم و خلاصه به ایشان گفتیم لطفاً وقتی تشریف می‌آورید یك چند لقمه‌ای هم مشروط میل كنید و الا آمدنتان صورت خوشی ندارد، ما یكمرتبه دیدیم ایشان رفت در فكر و گفت: نه من نمی‌توانم، من دستور ندارم كه جایی غذا بخورم، گفتم: عجب، عجب! بسیار خب.

 گفتم بفرمائید شما از كه دستور می‌گیرید؟ گفت شما خودت می‌دانی دیگر كه ما از كه دستور می‌گیریم، گفتم منظور از امام زمان است؟ گفت بله، گفتم می‌شود به امام زمان بفرمائید این یك قلم را درز بگیرد، این جلسه را درز بگیرد و خلاصه به شما اجازه بدهد؟! خلاصه این شوخی را هم با او كردیم و رفت در فكر، رفت در فكر، مثلًا حال اتّصالی! چه می‌دانم، نمی‌دانم چه بود ما كه اطّلاعی نداشتیم و بعد از یك چند دقیقه ای سربرآوردند و فرمودند نه اجازه ندادند. گفتم عجب! آن امام زمان را بگذار در كوزه و آبش را بردار بخور! آن امام زمانی كه بگوید منزل یك همچنین شخصی بیا و غذا نخور، آن را بگذار در كوزه و آبش را بخور و دیگر ایشان هم چون ما با او همچنین صحبتی داشتیم عرض كنم كه دیگر مطلب تمام شد.

 خب آقا! اگر شما بر فرض می‌خواهی بدنبال این قضیه باشی و آن امام زمان كاذب و قلابی تو دارد به تو این دستور را می‌دهد خب احمق جان بیا در مجلسی كه می‌نشینی در كنار سفره هم آن عمل خودت را انجام بده و هم آن صورت ناخوشایند را بر طرف كن، كاری كن كه آن صورت ناخوشایند و نامناسبش از بین برود. این قضیه را من در كتاب خواندم، ظاهراً در روح مجرّد است، حالا شما هم رجوع بكنید، البتّه بنده خودم در این جریان بودم، در آن جریانی كه مرحوم آقای حدّاد تشریف‌

 آورده بودند به ایران در یك سفری كه تشریف برده بودند به همدان، بنده خودم بودم در آن مجلس و می‌دیدم كه مرحوم آقای حدّاد لب به غذا نمی‌زدند، اصلًا حالشان مساعد نبود ولی لقمه را برمی‌گرفتند، لقمه را می‌آوردند دم دهانشان و دوباره می‌گذاشتند و یك قسمی و یك كیفیتی كه همه افرادی كه در آنجا بودند خیال می‌كردند ایشان غذا می‌خورند و خیال می‌كنم مرحوم آقا هم این قضیه را در روح مجرّد تذكر داده‌اند. حالا رفقا ببینند، ببینید او اصلًا نمی‌تواند، خب او صبحانه می‌خورد فرض كن حالا شام میل ندارد البتّه این معمولًا در شب بود این مسئله، امّا در ظهر چرا! ظهر غذا می‌خوردند یا وقتی كه صبحانه بود، صبحانه مختصری می‌خوردند ولی در شب اینطور نبود.

 خب حال او این است، ولی این چقدر مؤدّب است، چقدر آدم با فهمی‌است، چقدر آدم عاقل است كه هم كار خودش را دارد انجام می‌دهد و هم آن صورت نا خوشایندی را كه الآن ممكن است در اذهان جلوه كند ...، خب یك شخصی ایشان را دعوت كرده، بخاطر او افراد زیادی را دعوت كرده، خوشحال است، شاد است، بالاخره اولیاء در منزلش شركت كردند و اگر این غذا ...، و از آنطرف هم او نمی‌تواند بخورد، خب نمی‌تواند، چه كار كند؟ نمی‌تواند دیگر، حالش اصلًا اقتضا نمی‌كند، غذا را بخواهد بخورد ... گاهی از اوقات اتفّاق می‌افتد ها، الآن شاید درك این مسئله برای بسیاری از رفقا مشكل باشد امّا ممكن است همین ها، رفقا در بعضی از افراد، در بعضی ازحالات متوجّه این قضیه بشوند كه انسان در یك مواقعی حتّی یك دانه گندم نمی‌تواند بخورد، نمی‌تواند یك دانه بخورد، یك دانه گندم از گلوی این پائین نمی‌رود.

 خب حالا در یك همچنین موقعیتی چه كند؟ چه كند واقعاً این شخص؟ اگر اصلًا نیاید و مجلس را به هم بزند! خب این كه نمی‌شود. از آن طرف فرض بكنید كه بیاید و كنار بنشیند خب این هم دیگر ناخوشایند است. این می‌آید با ادب، با ملایمت با رندی، با رندی و زیركی و فتانت خاصی جوری برخورد می‌كند كه همه می‌گویند غذا خورده و او هم انگار نه انگار، إنشاءال له خداوند خیر بدهد، إنشاء ال له خداوند بركت بدهد، إنشاءال له چه بكند و چه بكند، ولی بعضی‌ها می‌دانند كه او لب به غذا نزده، درست شد؟ این را می‌گویند فرق بین كسی كه سرخود می‌خواهد یك عملی را انجام بدهد یا در تحت نظر یك حكیم و یك راه رفته دارد آن عمل را الآن انجام می‌دهد. و برای این قضیه مسائل بسیار است، خیلی. روی این جهت بزرگان از ابتكارات شخصی برای عبور شخص از نفس شدیداً نهی كردند.

 مطلب دیگری كه در اینجا هست و آن مسئله، بسیار مسئله مهمتری است، این است كه شخص در انجام اینگونه اعمال فقط متوجّه خود و مصالح خودش است و می‌خواهد بواسطه این عمل خودش به نفعی برسد و خودش از یك مرتبه عبور كند امّا متوجّه نیست ضرری را كه این عمل او بر جامعه و بر افراد می‌گذارد راجع به آن ضرر چه فكری كرده است؟ آن تأثیر

 نامطلوبی را كه بر افراد گذاشته می‌شود برای او چه فكری می‌كند؟ آنچه را كه افراد از او احساس می‌كنند و ممكن است بواسطه این احساس دچار اضطرابات و تشویش بشوند راجع به آنها چه فكری كرده؟ اگر یك شخص با یك هیئت نامناسبی بیرون برود، تأثیر سوئی را كه بر مشاهدین و كسانی كه این منظره را نگاه می‌كنند می‌گذارد تمام آن تأثیرها متوجّه همین شخص خواهد شد و نتائج و عواقب آن دامن او را خواهد گرفت، خصوصاً این كه آن شخص به یك بزرگی منتسب باشد و بواسطه انتساب او به آن بزرگ اعمال آن بزرگ و آن ولی خدا یا امام علیه السّلام زیر سئوال برود. یعنی مسئله، فقط مسئله شخصی نیست كه یك فرد بگوید من این‌طور می‌آیم این حركت را انجام می‌دهم و این كار را می‌كنم و در میان مردم این‌طور ... تا اینكه به من آقای فلان نگویند، تا اینكه به من فلان احترام را نگذارند تا اینكه برای من فلان ارزش را، ارزش نفسانی را در قلب و در ضمیر من بوجود نیاورند، بسیار خب، این یك نقطه قضیه است، آن‌طرف سكه چیز دیگری است.

 افراد كه می‌دانند شما منتسب هستید، افراد كه می‌دانند شما وابسته هستید، افراد كه می‌دانند شما با اینجا سر و سرّی دارید، آنها نسبت به این قضیه چه نوع حكم می‌كنند؟ و آنها نسبت به این مطلب چه قضاوتی می‌كنند؟ نمی‌گویند اینها همه، دستوراتی است كه از آقایشان می‌گیرند؟ نمی‌گویند كه اینها همه، كیفیت و كاری است كه دارند از او می‌گیرند؟ اینطور نیست؟ و این را باید پاسخگو باشند.

 آنهایی كه می‌خواهند به هر كیفیتی و هر زبانی و هر اطواری و هر فعلی را، هر عملی و به هر ذی‌ای خارج بشوند و به عبارت دیگر، خود را به لاابالیگری بزنند و از باب لاابالیگری ادای اهل مراقبه را درآورند و بواسطه عدم اعتناء به ارزشها و به ملاكها و به صفات، خود را در زمره مخالفین و مبارزین با نفس امّاره بخواهند جلوه بدهند، اینها نسبت به این مسئله غافلند كه خدای متعال برای این مطلب راههای دیگری را قرار داده چرا از زیر آن راهها داری در می‌روی؟ اگر راست می‌گویی آن راههای صحیح را برای پیمودن این راه انتخاب كن و برای عبور از نفس به راههای صحیحی كه خود آنها آمدند و تذكر دادند بپرداز نه به لاابالیگری و بی بندوباری و شلخته بازی و به هركیفیت و به هر وضعیت درآمدن، اینها چیزهایی است كه خطر از این‌طرف توجّه می‌كند، آن اعتمادی كه افراد دارند بواسطه این كارها سلب می‌شود، آن نظراتی كه دیگران دارند بواسطه این كارها از بین می‌رود، آن روزنه‌هایی كه در نفوس وجود دارد بواسطه این كارها بسته می‌شود و آن راههایی كه در قلب وجود دارد بواسطه این كارها همه مسدود می‌شود و همه عواقبش متوجه همین افرادی است كه اینها بی توجّه به‌

 ارزشها و ملاكات، خود را بصورت ناشایست در اجتماع جلوه می‌دهند. هر شخصی یك ذی‌ای دارد، هر شخصی یك حسابی دارد، مؤمن متانت باید داشته باشد، مؤمن باید كرامت داشته باشد، مؤمن باید عزیز باشد، من یك عملی را انجام بدهم كه یهود و نصاری بگویند این هم از مسلمانها! این درست است؟ من یك عملی را انجام بدهم بی توجّه به هیچ ارزشی، بی توجّه به هیچ معیاری، آن وقت مردم یهود و نصاری و یا سایر فِرَق بگویند این هم كارهای اینها! صحیح است؟

 این كه انسان احساس كند یك جای پای محكمی داشته باشد، این كه انسان احساس كند در یك جایی استوار است، كفایت می‌كند برای اینكه هر كاری دلش می‌خواهد بكند؟ ارزشها را زیر پا بگذارد، ارتباطات را، همه را نادیده بگیرد، قول و قرارها را، همه را زیرش بزند به تعهدات خودش دیگر عمل نكند، درست است این؟ حرفهایی كه زده می‌شود به این حرفها ترتیب اثر ندهد هر چه را كه می‌خواهد بگوید و به هر كیفیتی كه می‌خواهد ظاهر بشود و هیچ نوع مسئولیتی در قبال كارهایش نپذیرد. تمام اینها از اموری است كه دقیقاً نفس را برخلاف توحید و بر خلاف آن حركت تكاملی خودش رو به قهقرا می‌برد. بزرگان راه قرار می‌دهند، آنها خوب بلدند كه چطور انسان یك عملی را انجام بدهد بدون اینكه وجهه‌ای داشته باشد.

 یك وقت مرحوم آقا در مسجد قائم بودند، یك فردی بود فرض كنید خیلی مُعَنوَن بود یعنی شخصی كه یك قدری روی خودش حساب می‌كرد! یك‌دفعه ظهر كه می‌شد ایشان می‌فرمودند كه به فلانی بگوئید برود پشت بلندگو بایستد و اذان بگوید. ببینید اذان گفتن چیست؟ الآن اذان گفتن را ما عیب می‌دانیم، من الآن اگر موقع ظهر بشود بخواهم اذان بگویم برای خودم عیب می‌دانم، چرا؟ چون این عمل را در اذهان نیامدیم همگانی كنیم، این عمل اختصاص به یك عدّه دارد. آقای فلانی مؤذّن است، یعنی اذان گویی شغل برای شخص است كه این یك حسابی دارد. اذان یك مسئله‌ای است، این اختصاص به همه دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام صبح می‌آمدند در مسجد، قبل از اذان صبح می‌رفتند خودشان اذان می‌گفتند، خود امیرالمؤمنین اذان می‌گفتند، صدای اذان امام حسن علیه السّلام در همه محله اطراف پخش می‌شد، چون امام حسن علیه السّلام خیلی صدای قشنگی داشتند خیلی صدای زیبایی داشتند، خیلی گیرا بود، هم صدای اذان و هم صدای قرآن ایشان.

 در روایت داریم وقتی كه امام حسن علیه السّلام قرآن می‌خواندند همه افراد می‌آمدند دور آن در و پنجره ای كه صدا از آن پنجره به بیرون متصاعد می‌شد جمع می‌شدند حتّی بعضی‌ها كه مشك داشتند و آب می‌خواستند ببرند اینقدر می‌ایستادند كه همه آبهایشان خالی می‌شد و همه آبهای این مشكها می‌رفت و همه مسحور صدای آن حضرت بودند. مستحّب است انسان در صبح، بین الطلوعین قرآن را با صدای بلند بخواند، مستحب است انسان اذان بگوید، هر روز صبح بین الطّلوعین، موقع طلوع فجر مرحوم آقا در مشهد اذان‌

 می‌گفتند و صدای اذان ایشان را هم همه رفقا شنیده بودند، حالا یك شخص، نسبه به این اذان گفتن، به یك مرتبه‌ای می‌رسد انسان كه اگر انسان بخواهد اذان بگوید احساس ناراحتی می‌كند، یك چیزی در دلش شروع می‌كند غلیان كردن. مرحوم آقا می‌گفتند: آقا برخیزید اذان بگوئید، ما یكمرتبه می‌دیدیم رنگش قرمز شد هی دارد به خودش می‌پیچد، می‌دیدیم خیلی برایش مشكل است، ما كمكش می‌كردیم، آقا پاشو دیگر، پاشو بگو چرا معطّلی؟ بلند می‌شدیم راهش می‌انداختیم، آن هم اذان می‌گفت، اذان اوّل را كه می‌گفت راحت می‌شد، دیگر برای دوّمی و سوّمی و بعدی ... هان! ببینید! این استاد است، نه عمل خلافی انجام داده، نه در میان مردم كار ناشایستی كرده و نه از آن اموری كه غیر مناسب است می‌آید دستور می‌دهد؟ یك نحوه‌ای، یك قسمی، این یكی است ها! الی ماشاءال له مرحوم آقا از اینها در انبان داشتند، الی ماشاءال له.

 كیفیت فهم و تدبیر و مدیریت، این از مسائلی است كه بسیار در تسریع و در حركت افراد بسوی كمال تأثیر بسیار عجیبی دارد، كه چطور یك شخص بتواند جوری با ولی خدایی كه مثلًا فرض كنید ... امام علیه السّلام ... امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به رسول خدا هم این مطلب را می‌فرمایند: «طَبیبٌ دَوّارٌ بِطِبّه» پیغمبر طبیبی بود كه به طب خود دوّار بود، دوّار یعنی خبیر به تمام معنی الكلمه، نه اینكه پیغمبر پزشك بود، پزشك عادی، پزشك ظاهری، طبیب به نفس، الآن این در چه وضعیتی قرار دارد؟ چه كاری باید برایش انجام بشود؟ می‌زد به هدف، الآن این در چه موقعیتی قرار دارد و چه داروی نفسانی باید راجع به او اعمال بشود؟ الآن این در چه موقعیتی گیر كرده، الآن او در چه وضعیتی گیر كرده؟

 رسول خدا به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام «طبیبٌ دوّار» و خود آن حضرت، خود آن حضرت، ائمّه، اولیاء و به تعبیر بنده آن ولی خدایی كه بتواند از همه دقیق‌تر، به نحوی عمل كند، كه ظهورات او و بروزات او در عین تأثیرگذاری با عرفیات و با شاخصهای عقلائیه و سیره عقلائیه وفق بدهد، آن شخص كمالش بیشتر است و در بقاء، رعایت كثرت را بهتر بتواند از دیگر افراد بكند و این مسئله در مرحوم آقا عجیب بوضوح به چشم می‌خورد. كاری انجام می‌دادند كه نه از نظر افراد این كار خلاف بود و از نظر باطن خُرد می‌كرد طرف را، خرد می‌كرد! و هیچ مسئله از نقطه نظر ظاهر فرق نمی‌كرد، هیچ فرق نمی‌كرد و خود ایشان هم همین مطلب را در طول زندگی خودش رعایت می‌كرد، همین قضیه را رعایت می‌كرد.

 خب تحت نظر استاد بود، راه برایش باز بود، خودش متوجّه می‌شد. بارها ما می‌دیدیم، ما در سنین طفولیت بودیم می‌دیدیم ایشان در بعضی از مجالس هستند با فلان كس صحبت‌

 می‌كنند، امّا وقتی كه مطلب به یك جا می‌رسد دیگر یك قسمی‌عرصه را به حریف واگذار می‌كردند كه افراد خیال می‌كردند كه نه حالا مثلًا حرف او رجحان پیدا كرده در حالتی كه مسئله برای همه افراد مثل آب خوردن روشن بود. خیلی واضح بود كه اصلًا قابل قیاس نیست بین این دو، در بسیاری از مجالس خود بنده حضور داشتم و می‌دیدم وقتی كه بین ایشان و بین برادر بزرگترشان یك بحثی در می‌گرفت در نهایت بحث البته در بعضی از موارد نه، بعضی مواردی كه حتماً می‌بایستی كه آن مطلب روشن بشود نه، ولی در بسیاری از موارد كه مثلًا یك صحبتی بود كه حالا این طرف و آن طرفش خیلی فرق نداشت، منظور اظهار لحیه، اظهار شخصیت و علمیت و اینها بوده، نه اینكه اینطرف و آنطرف خیلی مهم باشد، ما می‌دیدیم كه صحبت و این حرفها می‌شد بعد یك دفعه ایشان به یك مسئله ای كه خب دیگر دلیلی ندارند، دیگر می‌ایستادند، افراد هم خیال می‌كردند كه دیگر مسئله تمام شده و مثلًا حریف در اینجا مطلب را بُرده و از این زمینه پیروز درآمده، آن وقت مشخص بود، حالاتی كه برا ی افراد پیدا می‌شد كاملًا مشخص بود، وضعیت كاملًا مشخص بود. اینجاست كه وَ الْحِقْنا بِعِبادِكَ الَّذینَ بِالْبِدارِ الَیك یسَارِعُون اینجاست، حالتی را كه انسان در آن طرف می‌دید: خب الحمدل له غالب شدیم و یك تقریباً بیست و پنج كیلویی هم به وزن اضافه می‌شد! از آن‌طرف حالتی كه خب در این طرف بود: اظهار بهاء، اظهار بهجت، اظهار یك نوع تجرّد نفسانی و ... اینها همه مشخص است ها، اینها چشم بندی نیست، اینها یك واقعیاتی است. اینطور، به این كیفیت، اگر می‌خواهی نفست را بكوبی راه دارد و خود را برای این، در هر چاهی میانداز، راه دارد راهش را گفته‌اند، طریقش را بیان كردند و انسان خود می‌فهمد كه این طریق ... بنشیند حساب كند آیا اثر سوئی دارد یا ندارد؟

 یكی از بزرگان بود، البتّه من همانطوری كه خدمتتان عرض كردم این شاید به نوع دیگری هم می‌شد ولی حالا این خیلی هم مسئله مهمی نبود، یكی از علماء آمده بود پیشش برای دستور، گفت بسیار خب مرحوم آقا می‌فرمودند در نجف، گفت ما اینجا دو تا بز داریم، یك گوسفند داریم، در منزل یك برّه داریم، شما فردا زنبیل بگیر، برو از كوچه های نجف از این پوست خربزه ای، پوست هندوانه ای، اگر چیزی دیدی جمع كن برای این بز ما برّه ما بیاور بده، این آقا عالم نجف! حالا زنبیل دستش بگیرد، بیاید ...، فردا راه افتاد و زنبیل را گرفت لای عبایش لابد از این عباها هم كه نبود [عبای نازك‌] از این عباهای زمستانی پوشیده بود در تابستان! یك زنبیل لای عبا گرفت و آورد و هی گشت تا اینكه رسید در یكجایی و دید مثلًا یك آشغالهایی ریخته‌اند و این طرف را نگاه كرد و آن‌طرف را نگاه كرد و بالا و پائین و نمی‌دانم چپ و راست و كسی نمی‌آید! یواشكی یكی گذاشت در زنبیل و بعد رفت، خلاصه وقتی كه تمام شد همین كه خواست‌

 آخری را بردارد و بیاید، یكدفعه آن آقا آمد گفت لای عبا قایم كردی؟! فایده ندارد، آن آخری را كه خواست بردارد یكدفعه دید یكنفر از پشت می‌گوید سلامٌ علیكم گفت و علیكم السّلام. نخیر! لای عبا قایم كردی، برو زنبیل را اینجوری بگیر، خالیش كن، برو دوباره اینجوری بگیر، برو بگرد، آن‌طوری فایده ندارد، و آن انجام نداد بنده خدا. خب این یك عملی است كه از دیدگاه او یك قدری پست و پایین است ولی حالا آنچنان هم ناشایست نیست می‌گویند حالا پوست خربزه دارد جمع می‌كند دیگر این كه ... ولی از دیدگاه او ...

 تا كار به جایی برسد كه انسان حتی نتواند یك چیز از بیرون برای منزلش تهیه كند، یعنی تهیه كردن یك نان، خریدن یك كیلو پیاز، خریدن نخود و لوبیا و ...، برای انسان زحمت داشته باشد، اشكال داشته باشد و مردم انسان را دیگر نبینند، فقط در ماشین ببینند كه می‌آیند پیاده می‌شوند و بعد هم سوار می‌شوند، نه در نانوائی ببینند، نه در بقّالی ببینند، نه در قصّابی ببینند. چی؟ آقا اشتغالات ما زیاد است، بله، اشتغالات خیلی زیاد است، ما نمی‌توانیم حالا به نانوائی بیائیم! نه آقا اینطوری نیست! دروغ می‌گویید! آقا رسیدن به كارها و اینها، دیگر مجالی برای این چیزها نمی‌گذارد! نه اینطور نیست! اینجور نیست قضیه! خدا نكند كه انسان از این مرتبه عبور نكند، و الا اگر انسان بخواهد ... دیگر مطلب را جمع كنیم، آنچه را كه می‌خواستیم عرض كنیم در امروز عرض كردیم خدا نكند كه انسان، در این مرتبه قرار بگیرد، كه هرچه جلوتر می‌رود، بیشتر در آب فرو می‌رود و هر چه جلوتر می‌رود بیشتر نفس، او را از رسیدن به واقعیت دور نگه می‌دارد، هی به دور خودش لایه می‌اندازد، هی به دور خودش حصار می‌كشد، هی به دور خودش حصار می‌كشد، پس باید از الآن به فكر بود!

 ماه رجب دارد می‌آید و ماهی است كه رفقا می‌دانند، همه اطّلاع دارند بسیار ماه محترمی است تأكیدی كه بزرگان نسبت به ماه رجب داشتند برای شاگردان خودشان، این تأكید را حتی برای ماه شعبان و حتی ماه رمضان هم نداشتند، تعابیری را كه ما از بزرگان می‌شنیدیم راجع به فضیلت ماه رجب، تعابیری بود عجیب و آن تعابیر را در ماه رمضان ما نمی‌دیدیم.

 در روایت است كه رسول اكرم صلَّی ال له علیه و آله و سلم می‌فرمودند: رَجَبٌ شَهْرُ ال لهِ الْأصَمْ وَ شَعْبانُ شَهْری وَ رَمَضانُ شَهْرُ امَّتی رجب شهر خداست، ماه خداست، ماهی است كه اختصاص به پروردگار دارد و شعبان ماهی است كه اختصاص به من دارد و ماه رمضان ماهی است كه مال امّت است، مال مردم است.

 راجع به خصوصیات ماه رجب، خیلی عجیب است! خیلی حالات، حالات عجیبی است و اولیاء و بزرگان كه در ماه رجب وارد می‌شدند، بیاناتی كه داشتند و اشاراتی كه نسبت به‌

 حالاتی كه داشتند، همه حكایت از این می‌كرد كه خداوند متعال در این ماه یك عنایت خاصّی دارد و یك خصوصیتی در این ماه خدای متعال برای خواص از بندگانش نه برای همه، آنچه كه برای همه است مربوط به ماه رمضان است كه ماه مغفرت و بخشش و نزول بركات عامّه برای افراد است ولی در ماه رجب خدای متعال یك آثار خاصّی را برای بندگان خاصّش در نظر دارد. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند كه بزرگان از ماهها قبل برای ورود در ماه رجب خود را آماده می‌كردند. آمادگی در ورود در ماه رجب چیست؟ و تهیؤ برای ورود در ماه رجب چیست؟ آمادگی یعنی مراقبت، مراقبت بیشتر و عنایت بیشتر و رعایت بیشتر نسبت به آنچه كه به نظر انسان می‌رسد كه او مقرِّب است، هر كسی هر چه به نظرش می‌رسد در همان محدوده ظرفیت خودش، صحبتهای بیجا را كم كردن و یا نكردن، از ارتباط با افراد به هر شكل و به هر قسم كم كردن. مجالست با دوستانی كه ارتباط با آن دوستان انسان را از مادّه و مادّیات بیرون بیاورد بیشتر كردن، از ورود افكار و تخیلات به ذهن خودداری كردن. خب انسان می‌نشیند افكار می‌آید، تخیلات می‌آید، افكار می‌آید، از این‌طرف، از آن‌طرف، انسان جلویش را بگیرد و نگذارد بیاید.

 موانعِ برای حركت را از سر راه برداشتن، ممكن است چیزهایی باشد در منزل یا در خارج، انسان با آنها برخورد كند، آنها تولید فكر، تولید خیال كنند برای انسان، ذهن انسان را از خدا ...، آن موانع را انسان بردارد، اصلًا دیگر در جلوی چشمش نبیند.

 اشتغال به كارها یی كه انسان را از آن توجّه به پروردگار و توجّه به خود یعنی فرو رفتن در خود، انسان را باز می‌دارد و پراكنده می‌كند و قوّه مخیله انسان را قویتر می‌كند و تخیل را در انسان بیشتر می‌كند. مطالعه كردن احوال بزرگان، اشعار بزرگان و اولیاء را گاهی زمزمه كردن و توجّه كردن به آن معانی. هر روز انسان مثلًا چند خط شعر، فرض بكنید كه از شعر خواجه شیراز مطالعه كند و مفاد آن را درحدود وسع خودش و درحدود ظرفیت خودش مطالعه كند یا اشعار مولانا رحمةال له علیهما یا اشعار اولیاء دیگر، بزرگان دیگر. خواندن این اشعار، انسان را از این عالم تكثّرات خارج می‌كند و انسان این مطلب را خودش می‌فهمد یعنی خودش متوجّه می‌شود كه چطور با وارد شدن در مطالعه احوال بزرگان و مطالعه این اشعار، این حالت برای انسان پیدا می‌شود.

 به مرضی سر زدن و عیادت كردن. هفته ای یكبار به قبرستان رفتن و طلب مغفرت برای موتی كردن، آنهم نه ظهر و شب و اینها، بین الطّلوعین، پنجشنبه بین الطّلوعین انسان برود در قبرستان، ای كاش قبرستان درست و حسابی هم داشتیم! الان كه دیگر همه قبرستانها پارك شده و باغ شده و باغ لاله و گل و سنبل شده، این قبرستانها نه تنها انسان را از كثرت بیرون نمی‌آورد بلكه انسان را متوجّه كثرات و متوجّه دنیا

 می‌كند.

 قبرستانی پیدا كنید مثل همین قبرستان حاج شیخ در قم! این قبرستان، قبرستان است، قبرستان وادی السّلام، قبرستان حاج شیخ در قم! خب اینجا ما داریم، حالا رفقایی كه در سایر شهرستانها هستند نمی‌دانم كجا باید بروند؟! به اندازه كافی در قم از همان قبرستانهایی كه در روایات است موجود است، مشكلی نداریم. قبرستان باید قبرستانی باشد كه در آن درخت نباشد، گل نباشد، سنبل نباشد وقتی كه شخص وارد می‌شود به یاد موتی بیافتد، به یاد آخرت بیافتد نه اینكه دلش خوش باشد كه بر سر قبر عزیزش دسته گل درآمده یا آن درخت درآمده، آن درخت به چه درد آن عزیزش می‌خورد؟ و آن گل برای او چه فایده ای دارد؟ الآن او دارد حساب و كتاب در آن دنیا پس می‌دهد، این دلش خوش است كه بر سر قبرش درخت و سنبل درآمده، می‌بینید! همه اینها خلاف است. همه اینها خلاف شرع است و خلاف ممشای شرع است.

 رسول خدا می‌توانست بگوید، زبان داشت بگوید كه در قبرستان بقیع هم درخت بكارید، ائمّه می‌توانستند بگویند در قبرستان بقیع یا در مكه و در جاهای دیگر خوب است درخت بكارید، یك روایت شما سراغ دارید كه امام علیه السّلام، امام سجّاد، امام باقر، امام رضا علیهم السّلام به یكی گفته باشند در قبرستانهایتان درخت بكارید تا آن افرادی كه می‌آیند برای زیارت دلشان خوش باشد بر سر عزیزانشان گل و سنبل درمی‌آید! دارید یا ندارید؟ پس این چه بازی است كه ما داریم درمی‌آوریم و خود را از مسیر حق و مسیر شریعت و مسیری كه دادند داریم هی دور می‌كنیم؟ داریم دور می‌كنیم، باید انسان در قبرستانی برود كه نگاه به این قبرستان او را تكان بدهد، بلرزاند، او را متوجّه كند، فردا نوبت توست، پس فردا هم نوبت توست، امروز برای این و فردا می‌آیند سرِ جنازه تو را می‌گیرند، شوخی هم قضیه ندارد. بعد برویم بنشینیم ساعتی، نیم ساعتی بنشینیم، همانطوری كه خود مرحوم آقا فرمودند در كتابشان یك فاتحه بخوانیم بدون اینكه قرآن و چیزی ...، یك نیم ساعتی، یك ساعتی به سكوت بگذرانیم، این سكوت از قرآن خواندن اثرش در نفس بیشتر است، بعد حالا یك سوره تباركی، یك سوره یس، یك چیزی بخوانند اشكالی ندارد، كه انسان اهداء ثواب برای آنها بكند، مهم این است كه در خود انسان این مسئله اثر مثبت داشته باشد.

 عیادت مرضی كردن و صله رحم كردن، انسان به رحمش سر بزند، ببیند گرفتاری دارد برطرف كند به زیارتش برود اگر كدورتی بین او و بین كس دیگر است درصدد برطرف كردنش بر بیاید، اگر مسئله ای هست خود او اقدام كند اینها را می‌گویند تهیؤ. بعد انسان وارد در ماه رجب می‌شود. مرحوم آقا می‌فرمودند برای ورود در ماه رجب خوب است كه انسان‌

 به هر مقداری كه می‌تواند روزه بگیرد البته این قضیه مربوط به ماه رجب و شعبان هم هست منتهی در رجب تأكید بیشتری دارد ولی نه آن مقداری كه ضعف بر او غلبه كند مثلًا اگر در ایام تابستان، مثل این ایام است، اگر می‌بیند هفته ای دو روز، روزه بگیرد كافیست اگر بخواهد ضعف بواسطه طولانی بودن یوم و عطش و اینها غلبه بكند كه او را بیاندازد نه، این صحیح نیست، هر روز را روزه بگیرد این برای او بهتر است اگر نه یك دعایی هست، تسبیحی است در مفاتیح: «سبحان الإله الجلیل، سبحان من لا ینبغی التسبیح الّا له، سبحان الاعزِّ الاكرم، سبحان من لبس العزَّ و هو له اهل» آن تسبیح را روزی صد مرتبه بگوید ثواب همان روزه را هم به او می‌دهند.

 از جمله مطالبی كه مرحوم آقا می‌فرمودند برای رعایتش در، رعایت در ماه رجب قرائت ادعیه رجب بود، دعاهای رجب بسیار عجیب است و بهتر است كه انسان این دعاها را بخواند البتّه نه اینكه همه را یك‌مرتبه بخواند مثلًا بعد از نماز صبح یك دعا را بخواند، بعد از نماز ظهر یكی، بعد از نماز مغرب یكی، چند دعا دارد كه این دعاها را متناوباً انسان بخواند و بهتر است كه اگر یك مفاتیحی داشته باشند برای افرادی كه خب ترجمه عربی، برای آنها عربی قدری مشكل هست كه با آن ترجمه باشد، بهتر است چون دعاهای ماه رجب مانند سایر دعاهای دیگر ... حالا همه دعاها همینطور است در ماه شعبان هم همینطور است در مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین علیه السّلام مگر كم چیزی است؟

 بنده خودم شاهد بودم كه مرحوم آقا آن وقتی كه در طهران بودند هر شب كه از مسجد برمی‌گشتند یكی از دوستانشان این مناجات شعبانیه را آن موقع در آن ضبط هایی كه از همین نوارهای بزرگ داشت ضبط كرده بودند و ایشان هر شب این مناجات شعبانیه را گوش می‌دادند و در شبهای رجب ادعیه ماه رجب را هم ایشان گوش می‌دادند، شبها كه از مسجد برمی‌گشتند، من آن موقع كوچك بودم، طفل بودم، شاید حدود نه سال، ده سالم بود در همین حدودها بود كه هنوز از آن زمان این خاطره را من دارم كه هر شب ماه رجب دعاهایی كه یك چند دعا بود ایشان خوانده بود یا مناجات شعبانیه را در ماه شعبان، ایشان گوش می‌دادند و همینطور یكی دو ساعت همینطور به تفكر و به تأمّل می‌گذراندند، بعد می‌آمدند برای استراحت، در شبهای تابستان این رعایت بود.

 و تهجّد و بیداری را هر چه بگوئیم، كم گفته‌ایم در ماه رجب كه خصوصیاتی كه در این شبها هست این خصوصیات در شبهای دیگر نیست و بهتر است كه انسان قدری از شب را به نماز و قدری را به تأمّل و تفكر، فكر كردن در خود، وضعیت خود، مآل خود، موقعیت خود، رسیدن به حساب و كتابهای خود و اینها بپردازد و دستورهایی كه در سابق هم گفته شده از طرف مرحوم آقای قاضی رضوان ال له علیه البتّه خب رفقا نسبت به این مسئله إنشاءال له اهتمام كافی را خواهند داشت.

 امیدواریم خدای متعال ما را موفّق كند كه از عنایات خودش بهتر و بیشتر در این ماههای مباركی كه در پیش داریم خداوند قسمت كند. البته یك مطلب را هم من فراموش كردم و آن مسئله شب جمعه اوّل ماه رجب است كه اتفّاقاً امسال ظاهراً بنا بر آنچه كه در تقویم است، البتّه خب ملاك تقویم نیست، ملاك رؤیت هلال است، ولی اگر چنانچه آن طوری كه نوشته شده روز جمعه، روز اوّل ماه رجب باشد، بهتر است كه انسان پنجشنبه را روزه بگیرد و آن نماز لیلةالرغائب كه بسیار نماز مهمی است حتماً انجام بدهند كه خود مرحوم آقا هم بر این مسئله تأكید داشتند.

 تذكر این نكته بجاست كه مرحوم آقا نسبت به لیلةالرغائب یك شبهه‌ای داشتند و آن اینكه اینطور می‌خواستند بفهمانند كه از روایات، اینطور شاید بدست بیاید، قطعاً ایشان نمی‌گفتند این مطلب را، ما به نحو ضرس قاطع از ایشان این مطلب را نشنیدیم ولی می‌گفتند شاید از روایات این‌طور بدست بیاید كه مقصود از روزه در روز پنجشنبه، روزه پنجشنبه خود ماه رجب باشد، نه پنجشنبه آخر ماه جمادی مثل این موقعیتی كه امسال هست، بنابراین اگر احتیاطاً رفقا جمعه بعد را هم لیلة الرّغائب بگیرند جا دارد، چه بهتر، حالا كه قرار بر این است كه سفره‌ای انداختند، خب انسان در دو سفره شركت می‌كند! یا اینكه اگر می‌گفتیم سه تا، می‌گفتند در سه تا، حالا نگوئیم كه ای آقا كم كار داشتیم، آقا آمد برای ما كار دیگر هم درست كرد! نه آقا جان، این راه و رسم رندان و زیركان و آن كسانی كه خلاصه می‌خواهند به یك مطلب برسند نیست، آنهایی كه می‌خواهند به یك مطلب برسند خودشان قبل از اینكه آقا بگوید پیشقدم می‌شوند ها، نه اینكه نیاز باشد ما بگوئیم، حالا ما گفتیم، از باب احتیاط بهتر است كه انسان شب جمعه دیگر را هم این اعمال لیلة الرّغائب را انجام بدهد.

 ال لهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّد